

نقد و بررسی دو کهن الگوی آنیما و آنیموس در منظومهٔ بانوگشسب‌نامه

خدیجه بهرامی رهنما*

دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

دکتر محمود طاووسی**

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

دکتر مهدی ماحوزی***

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۵

چکیده

منظومهٔ بانوگشسب‌نامه، ریشه در ناخودآگاه جمعی ملت ایران دارد. این اثر را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد. یکی از این دیدگاه‌ها، دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ است که از موضوعات عمده در نقد ادبی بشمار می‌رود. این پژوهش درصدد است تا دو عنصر آنیما و آنیموس را در روان‌شخصیت‌های منظومه مورد تحلیل قرار دهد. این دو عامل، تأثیری شگرف در ایجاد حوادث و روی‌دادهای داستان دارد و زمینه‌های کشمکش در میان شخصیت‌های داستان را ایجاد کرده است. کهن‌الگوی آنیما در وجود فرامرز، شیده، تمرتاش، خواستگاران هندی و یلان ایرانی و کهن‌الگوی آنیموس در وجود بانوگشسب تبلور یافته است و این دو آرکی تایپ، شخصیت‌های داستان را به کنش‌های مختلف برانگیخته است. این پژوهش درصدد است تا عوامل ایجاد‌کننده آنیما و آنیموس را بر اساس نظریات یونگ مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها

بانوگشسب‌نامه، نقد، کهن‌الگو، قهرمان، آنیما، آنیموس.

* Bahramirahnama@yahoo.com

** tavoosi.mahmoud.@yahoo.com

*** mahoozi@riau.ac.ir

مقدمه

کهن الگوها، یکی از مباحث عمده در نقد ادبی است که توسط کارل گوستاو یونگ مطرح شده است. «یونگ، ایده سرنمون را از «قدیس آگوستن» وام گرفته است، آن جا که از اندیشه‌های اصلی سخن می‌گوید؛ اندیشه‌هایی که به‌خودی خود پدید نیامده، بلکه در فهم الاهی مستتر است. این اندیشه‌های اصلی را می‌توان به زبان ساده «آرکی تایپ» نامید». (مورنو، ۱۳۷۶: ۷) «ادراک مفهوم واقعی آرکی تایپ که در فارسی «صورت مثالی»، «صورت ازلی»، «صورت نوعی»، «کهن‌الگو» و یا مانند آن ترجمه شده چندان آسان نیست و در برخی نوشته‌ها سطحی‌تر از آن چه مقصود یونگ بوده، بکار برده شده است. از نظر یونگ کهن‌الگوها محتوای ناخودآگاه جمعی است (Collective Unconscious) که بالقوه در روان آدمی موجود است و به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاه آدمی پدیدار می‌شود و به‌عبارت دیگر خود را به خودآگاه می‌شناساند. به‌طور کلی کهن‌الگوها، همان مظاهر و تجلیات نمونه‌وار و عام روان آدمی است». (جونز و همکاران، ۱۳۶۹: ۳۳۹) «آرکی تایپ، نمونه نخست یا الگویی است که از روی آن رونویسی می‌شود؛ ایده‌ای مجرد است که نماینده نوعی‌ترین و اساسی‌ترین خصوصیات مشترک داستان‌ها و اساطیر و رهیافت‌های هنری است. کهن‌الگوی نیاکان گرا و جهانی، محصول ناخودآگاه جمعی و میراث نیاکان ماست». (کادن، ۱۳۸۶: ۳۹) یونگ معتقد است: «کهن‌الگوها، ماهیتی جهان شمول دارد و موجودیتشان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول تاریخ ناشی شده است». (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۰) آنیما^۱ و آنیموس^۲، یکی از این کهن‌الگوهاست که نقشی پر رنگ در روان‌شناسی تحلیلی^۳ یونگ^۴ دارد. به عنصر مادینه در روان مردان، آنیما و به عنصر نرینه در روان زنان، آنیموس گویند. به اعتقاد یونگ هیچ زن و مردی از این دو کهن‌الگو تهی نیست و بسیاری از عمل‌کردهای بشر از این دو عامل نشأت گرفته است. برای تبیین عمل‌کردهای این دو کهن‌الگو، منظومه بانوگشسب‌نامه مورد تحلیل و بررسی نگارنده است. «این منظومه، متعلق است به قرن پنجم ه. ق و از شرح چهار واقعه جداگانه تشکیل یافته است که با یک‌دیگر چندان ارتباطی ندارد.

^۱ - Anima

^۲ - Animus

^۳ - Analytical Psychology

^۴ - Jung

بانوگشسب، دختر رستم و یکی از زنان پهلوان و نام‌بردار حماسه ایران است. پهلوانی وی چندان بود که به جنگ شیران می‌رفت و مبارزان را به یک زخم دونیم و شاهان و امیران را اسیر و پیرو فرمان خود می‌ساخت. بر سر این دختر زیبای پهلوان، مناقشه‌ای سخت میان بزرگان ایران و درباریان کاووس در گرفت و رستم و کاووس برای ختم این مسایل، او را به گیو، پسر گودرز که در میان ایرانیان از همه دلیرتر بود، دادند تا مناقشات فرو نشیند و نزاع از میان برخیزد. اما بانوگشسب پهلوان، نخست با گیو درآویخت و او را به بند افگند تا رستم به سرزنش وی رفت و کارها را به‌صلاح باز آورد. از این زن، بیژن که فردوسی آن همه از او به بزرگی نام برده است، بزاد. (صفا، ۱۳۷۸: ۳۰۳) در این منظومه، کهن‌الگوی آنیما در وجود اشخاصی چون؛ فرامرز، شیده، تمرتاش، خواستگاران هندی و یلان ایرانی تجلی یافته و کهن‌الگوی آنیموس در وجود بانوگشسب خودنمایی کرده است. بنابراین، این پژوهش به بررسی خویش‌کاری‌های این دو کهن‌الگو در اشخاص این داستان پرداخته، زمینه‌های بروز آن را مورد بررسی قرار داده است.

پیش از ورود به بحث سه پرسش اساسی مطرح می‌شود:

۱. چه عواملی باعث شکل‌گیری آنیما و آنیموس در شخصیت‌های داستان است؟
۲. آیا جنبه‌های مختلف آنیما در شخصیت‌های داستان وجود دارد؟
۳. آرای یونگ تا چه میزان در این منظومه قابل بررسی است؟

پیشینه تحقیق

تاکنون مقاله‌هایی بسیار در مورد نقد کهن‌الگوها به رشته تحریر درآمده و بسیاری از آثار کلاسیک و معاصر مورد بحث قرار گرفته است که از آن میان می‌توان به «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ» (۱۳۸۶)، «آنیمایم و راز اسارت خواهران هم‌راه در شاهنامه» (۱۳۸۷)، «بررسی کهن‌الگوی پیر خرد در شاهنامه» (۱۳۹۲)، «تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه یونگ» (۱۳۸۱)، «نظریات یونگ در رمان شازده احتجاب» (۱۳۸۸) و... اشاره کرد. اما در بررسی‌های انجام شده، موضوعی منطبق با موضوع تحقیق حاضر یافت نشد. روش تحقیق، تحلیلی است و هر عامل جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است. جامعه آماری تحقیق، بانوگشسب‌نامه به تصحیح روح انگیز کراچی از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است.

نقد و بررسی دو کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در منظومه بانوگشسب‌نامه

۱- آنیما

«آنیما، پیچیده‌ترین و از طرفی دل‌انگیزترین آرکی‌تایپ روان‌شناسی یونگ و آن تصویر روح^۱ است که به صورت «زن» و «مادر» متجلی می‌شود. مردان، کسی را دوست دارند که خصوصیت‌های روان‌زنانه آنان را داشته باشد. روان‌انسان، دوجنسی و در معارف بشری از قدیم انعکاس وسیعی داشته است؛ به‌خصوص در تصاویر کتب کیمیاگری غرب به انحای مختلف اشاره شده است. یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید: هر مردی، حوای خود را در اندرون خود دارد.» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۵۵) «آنیما، تجسم تمامی گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است، همانند: احساسات، خلق و خویهای مبهم، مکاشفه‌های پیامبرگونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط با ناخودآگاه.» (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۷۱) «به‌نظر یونگ، آنیما زنی خاص نیست و شکل مشخص آن در روان فرد، بستگی بسیار زیاد به دانش شخصی مرد از زنان دارد که ریشه در ارتباط او با مادر دارد و نیز تأثیراتی که در طول رشد از زنان دیگر بدست آورده است.» (سنفورد، ۱۳۸۷: ۹۴)

آنیما، یکی از کهن‌الگوهاست که از بخش نیمه خودآگاه انسان نشأت گرفته است و آن شامل تجارب زنانگی در وجود مرد است. «آنیما، روح مرد است، البته نه روح به مفهوم مسیحی آن که بر ذات شخصیت با نشانی از ابدیت دلالت دارد، بلکه روحی که انسان‌های بدوی تصور می‌کنند، یعنی بخشی از شخصیت است.» (فوردهام، ۱۳۷۴: ۵۸) روان‌مردان، همیشه تحت تأثیر آنیماست و آنیمای درون آن‌ها، محرک اصلی کارهایی است که از آن‌ها سر می‌زند. «آنیما در ادبیات ملل با ده‌ها نام جلوه کرده است، چنان‌که دانته در کمدی الهی، او را «بئاتریس»، میلتن در بهشت گمشده، او را «حوّا»، سهراب سپهری، او را «زن شبانه موعود»، «خواهر تکامل خوش‌رنگ» و «حوری تکلم بدوی» و غزل‌سرایان کهن، او را «معشوق خیالی» و گاهی «معشوق جفاکار» خوانده‌اند. در قصه‌های عامیانه، گاهی آنیما «پری» خوانده شده است و شاعران عرب از جن و تابعه که به آنان شعر القا می‌کنند، سخن گفته‌اند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۵)

در آیین و شریعت مزدایی، دئنا(دین و وجدان) بعد از مرگ بر روان مرد مؤمن تجلی می‌یابد. «پس برنش آن روان را به آمار(حساب‌رسی) چه پرهیزگار و چه دروند(گناه‌کار)، اگر آن روان پرهیزگار است در راه، آن‌گاه او را گاوپیکری به پذیره رسد،

¹ - Soul - image

فریه و پرشیر که روان را از او کامگاری و رامش رسد. دیگر کنیز پیکری به پذیره رسد، نیکوتن، سپید جامه، پانزده ساله که از مه نیکوتر است که روان بدو شاد شود. دیگر بستان پیکری رسد پر بار، پر آب، پر میوه، بس آباد که روان از آن شادی و غنای اندیشه رسد که بوم بهشتی است. این نشان را به جهان پیش از آمار بیند. باشد که آن روان، یکی یکی را چون به پذیره او آیند، برسد. پرسد که تو کیستی؟ مرا ایدون گمان است که همه آسایش و آسانی به توست. ایشان ایدون یکی یکی پاسخ گویند: من وی‌ام، ای پرهیزگار، دین تو، آن کنشی‌ام که تو ورزیدی. هنگامی که تو آن نیکی کردی، من تو را ایدر بودم.» (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) «دیگر تا ابد او را رها نکرد و با او یکی شد و بدین ترتیب، نر - ماده نخستین^۱ دوباره تحقق یافت.» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۴۱) سوفیا^۲ نیز بیان‌گر آنیما در ادبیات است. «سوفیا یا حکمت الاهی همان مبدأ حیات یا روح مادینه جهان است که به صورت زنی آسمانی نژاد و خورشیدی متمثل می‌شود. سوفیا، رمز نیروی قدسی، ملکوتی و مادینه شهر مادر (اورشلیم) است و معادل لوگوس^۳. در انجیل یوحنا، نمونه روح خلاق است که به صورت کبوتر یا پرنده عشق مجسم می‌شود.» (ستاری، ۱۳۶۸: ۱۶۰)

در منظومه بانوگشسب‌نامه، تجلی آنیما بر افراد داستان، سبب‌ساز حوادث مختلف است. آن هنگام که شخصیت‌های داستان، روح خویش را با آنیمایی که «پری» و «بانوگشسب» بر آن‌ها می‌افکنند، یک‌سان می‌یابند و نیز ضمیرناخودآگاه آنان، یک نقش زنانه را در وجود خویش احساس می‌کند، درصدد بدست آوردن و مالکیت آن‌ها می‌شوند. آنیما در این منظومه، نمادی دو سوپه دارد: ۱- مثبت ۲- منفی که به بررسی هریک از آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱ آنیمای مثبت

۱-۱-۱ آنیما به شکل پری

آنیما در فرامرز به شکل معشوق در هیأت «پری» تجلی یافته است. هنگامی که او به همراه بانوگشسب به نخچیر کردن شتافتند، با گوری مواجه شدند که از شیرینی شرزه گریخته بود و به آن‌ها پناه آورده بود که بانوگشسب با گریزی بر سر شیر زد و او را بقتل رساند. سپس آن گور به هیأت یک پری درآمد.

^۱ - Primordial and Rogyne

^۲ - Sophia

^۳ - Logos

زناگاه پیدا بشد یک جوان
به دیدار چون ماه تابنده بود
مطیع رخس شاه تا بنده بود...
بگفتش که ای ماه روی زمین
منم پادشاه پری نام «عین»
پری سر به سر در پناه منند
فزون از درختان سپاه منند
(بانوگشسنامه، ۱۳۸۲: ص ۵۷-۵۸، ب ۳۱-۳۷)

در این جاست که عنصر مادینه بر فرامرز سایه افکند و او دلباخته پادشاه پریان شد. عنصر مادینه، ویژگی‌های سایه را در بردارد و گاهی هر دو با یکدیگر مشتبه می‌شود که با فرافکنی می‌توان آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد. «فرافکنی موجب می‌شود، مرد به هنگام اولین برخورد، پندارد او همان زنی است که در جست‌وجویش بوده و فکر می‌کند او را از پیش می‌شناخته است و چنان شیفته‌اش شود که همه دیوانه‌اش بخوانند و این زنان، پری‌گونه هستند که فرافکنی عنصر مادینه را موجب می‌شوند، به گونه‌ای که مرد، کم و بیش هرچیز افسون کننده‌ای را به آن‌ها نسبت می‌دهد و درباره آن‌ها انواع خواب‌ها را می‌بیند.» (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۷۵-۲۷۸) آنیمایی که در وجود فرامرز شکل یافته، تحت تأثیر پرورش او، توسط بانوگشسب است. «آنیمای می‌تواند در هیأت تصویر مادر بعدها به هیأت همسر درآید.» (مورنو، ۱۳۷۶: ۶۴) در حقیقت، او تحت تأثیر سیمای بانوگشسب که صورت مادر مثالی اوست و لایه پنهان شخصیتش را تشکیل می‌دهد، دل‌باخته پادشاه پریان می‌شود.

«آنیمای خواهان زندگی است چه خوب و چه بد، چه زیبا و چه ناخوشایند. در نتیجه هم می‌تواند به صورت نماد فرشته درآید و هم به صورت مار بهشت. هم می‌تواند سیرن^۱، پری دریایی، فرشته رحمت یا دختری زیبا باشد و هم ماده دیوی فریب‌کار که مردان جوان را فریفته خود می‌کند و شیرۀ جانسان را می‌مکد. علاوه بر آن، آنیمای به برخی از حیوانات نظیر: ببر، مار و پرنده نیز کشش و التفات دارد.» (همان: ۶۳) عنصر مادینه سبب می‌شود تا فرامرز عاشق پری شود.

فرامرز از آن صورت از دست شد
ز جام می عاشقی مست شد
(همان: ص ۵۸، ب ۴۵)

پری‌ها، از قدرت سحر و افسون کردنی ویژه برخوردارند که گاهی زمینه عشق و عاشقی را در داستان‌ها مهیا می‌سازند. «پری‌ها در یک زمان زن - ایزدان فراوانی و زایش بودند و در این نقش مانند پری‌های هندی^۲ و پری‌های یونانی^۳ گاهی با ایزدان و پهلوانان و نران اساطیری وابستگی و رابطه داشتند و این رابطه بناچار ماهیت جنسی

^۱ - Cyren

^۲ - Apsaras

^۳ - Mymph

داشت. در اساطیر، پری‌ها بسیاری از یلان را به‌عنوان محبوب و همسر خویش برمی‌گزیدند و گاهی مطابق افسانه که در زمان‌های بعدی در اثر دخالت ارزش‌های اخلاقی جابه‌جا شده بود، این آمیزش و همسری جنبه اغوا و فریبندگی پیدا می‌کرد و در فرجام به آوارگی، گزند و گاهی اوقات مرگ پهلوان و محبوب می‌انجامید. «(سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۱) پری، تمام روح و روان فرامرز را تحت تسلط خویش درآورده است. بنابراین فرامرز می‌کوشد تا نشانی از جایگاه او بیابد:

بپرسید جایش بگفتش پری که شش ماه بالا سه سال اندری
سه ساله ره است تا به جای اندریست وز آن جای شش ماه تا آن پریست
(همان: ص ۵۸، ب ۲۶-۲۷)

فرامرز دل و جان خویش را با پری یکسان یافت، اما «دست نیافتنی بودن پری» مانع ازدواج او شد و سرانجام او با پری بدرود کرد.

بدان صورتش دل چو خشنود کرد پسندیدش آن‌گاه و پدرو کرد
(همان: ص ۵۸، ب ۴۸)

۱-۱-۲ آنیما به شکل معشوق

«آنیما چونان تصویر ذهنی مرد از زن در اولین برخوردش پس از حمل بر مادر، به صورت معشوق و محبوب جلوه‌گر می‌شود؛ معشوق و محبوبی که در نظر مرد تمثال نجیب الاهی مانند دارد، نهایت کمال و همه خوبی و مهربانی است. اما این‌که وجود این تصویر آرمانی از زن یا آنیما در روان مرد علت و مبنای جذب به معشوق است، بیانگر سرچشمه‌های همانند و عمیق اسطوره‌ای است.» (ستاری، ۱۳۸۳: ۹۶) شیده، فرزند افراسیاب آنیمای خود را در وجود بانوگشسب یافته است. آنیما نقشی فعال در او بازی کرده و سخت درصدد است تا او را از آن خود کند. «برای مرد دشوار است که خودش را از آنیما تمییز دهد، زیرا آنیما نامریی است. اما آنیما وجود دارد و مهم است که مرد بتواند به این تمایز پی ببرد، زیرا او نمی‌تواند با عقده‌ای خودمختار یکی شود.» (مورنو، ۱۳۷۶: ۶۳)

دل شیده از آتش عشق سوخت چو آتش دو رخساره اش برفروخت
به زلف سیاهش گرفتار گشت به چشمش جهان چون شب تار گشت
(بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ص ۹۴، ب ۴۹۵-۴۹۶)

او در این منظومه نخستین کسی است که می‌داند ازدواج با بانوگشسب سرانجامی نیک برای او ندارد و به فرجام این عشق آگاه است. «به اعتقاد یونگ، آنیما گاهی به شکل منبع الهام یا حامل وحی ظاهر می‌شود» (یونگ، ۱۳۷۰: ۶۴) آنیمای مثبتی که در وجودش رخنه کرده، الهام بخش اوست و او را نسبت به خطرات راه آگاه ساخت.

بلرزید بر خویشتن شهریار بترسید سخت از بد روزگار
 ز دیده دلش سخت شد مبتلا فرو شد به گرداب بحر بلا
 (همان: ص ۹۴، ب ۴۹۷-۴۹۸)

«آنیمای، بزرگ بانوی روح مرد است.» (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۹۰) آنیمایی که بانوگشسب بر دل شیده افکنده، او را مبتدل به عاشقی دل خسته کرده که تمام هستی و زندگی شیده را تحت کنترل خویش درآورده است.

گل سرخ او گشت چون زعفران گرفته بهار جمالش خزان
 قد سرو او چون کمان خم گرفت زمین از سرشکش روان بر گرفت
 سراپاش لرزنده چون بید ماند ز دیده بسی خون دل برفشاند
 نه یارای صبر و نه پای گریز دو چشمش چو سیل روان اشکریز
 (همان: ص ۹۴، ب ۵۰۳-۵۰۶)

هنگامی که پیران ویسه، افراسیاب و سران تورانی از ماجرای دل باختگی او آگاه شدند، درصدد برآمدند تا او را از این عشق منصرف سازند. اما شیده نمی توانست بدون آنیمای وجودش به حیات ادامه دهد. بانوگشسب با جان و روح او آمیخته شده بود و جدایی میان آن دو هرگز برایش امکان پذیر نبود. «آنیمای، سرنمون نفس زندگی است و به به ترین وجهی همه ویژگی های ضمیر ناآگاه را برملا می کند. آنیمای زندگی نهفته در پس آگاهی است؛ عنصری پیشین و ماقبل تجربی که در پس همه احوال، واکنش ها، انگیزه ها، کشش ها و همه آن چیزهای نهفته ای است که در زندگی روانی به خودی خود روی می دهد. آنیمای موجودی تو خالی نیست، بلکه دم جاودانگی و دوست دار زشت و زیبا، زندگی خوب و بد، هر دو است.» (مورنو، ۱۳۷۶: ۶۵) اما شیده نمی تواند بدون بانوگشسب به زندگی ادامه دهد، پس دست به خودکشی زد تا جان خود را از این زندگی رها کند.

وز آن پس به سوی پدر کرد روی کزین ننگ مرگ آمدم آرزوی
 سر خود به خنجر بپریم کنون بریزم برین عشق در خاک خون
 بگفت این و خنجر کشید از شتاب گرفتش سر و دست افراسیاب
 (همان: ص ۹۶-۹۷، ب ۵۴۱-۵۴۳)

آنیمای از قدرت جادویی و فریبندگی برخوردار است، به گونه ای که شخص قدرت تشخیص آن را از سایه ندارد. این آنیمای که تمام ابعاد شخصیتی شیده را تسخیر کرده است، او را مبتدل به فردی زودرنج و پرخاشگر ساخته که تنها علاج کار خویش را در خودکشی یافته است.

۱-۱-۳ آنیمای مثبت در تشبیه بانوگشسب به ماه و سرو

از دیگر جلوه‌های آنیما در این منظومه، توصیف بانوگشسب به ماه و سرو است که هریک از آنها، استعاره از معشوق زیبا و دل‌فریب است.

فرامررز هم‌راه آن ماه بود که دلخواه آن ماه شاه بود
(همان: ص ۶۰، ب ۷۰)

یکی روز هم‌راه چون ماه و مهر برافروخته هر دو چون ماه‌چهر
(همان: ص ۶۰، ب ۷۱)

مهی دید رخشان بر افراز تخت شده بی‌دل آن ترک برگشته بخت
(همان: ص ۱۰۱، ب ۶۰۲)

به کین آمدم من ز درگاه شاه کنون مهر دارم به رخسار ماه
(همان: ص ۱۰۱، ب ۶۰۵)

در ابیات بالا، ماه مبین کهن‌الگوی آنیماست.

یونگ معتقد است: «ماه با اصل زنانه یکی است.» (یونگ، ۱۳۷۸: ۵۵۲) در دوران باستان ماه مورد تقدس و ستایش مردم بود. «ماه در دوران ماقبل تاریخ و اوایل دوران تاریخی در فرهنگ مدیترانه و آسیای غربی جنبه الوهیت داشت. خدای ماه در مصر تات و در بین‌النهرین (سومر، اکاد، کلد و آشور) نانا، نامو، سین و هور نامیده و پرستش می‌شد. سین، بیشتر مأخذ فنیقی داشت که بر نام طور سینا قرار گرفت. در یونان باستان، آرتیمیس، خدای ماه و آپولو، خدای خورشید بود. در روم باستان، دیانا، خدای ماه بود که دختری زیبا تصور می‌شد. در هند و ایرانی باستان -mása-/máha و در اوستا ماونگهه، ایزد ماه بود.» (قرشی، ۱۳۸۰: ۵۵-۵۶) درخت با عنصر مادینه در ارتباط است و درخت سرو، استعاره از معشوقی بلند قامت چون بانوگشسب است.

قدی دید چون سرو آزاد راست رخی دید کز رشک او ماه کاست
(همان: ص ۹۳، ب ۴۸۶)

زقدش که شد سرو را پا به گل زلغش که بد راحت جان ودل
(همان: ص ۱۱۶، ب ۱۳۹)

بنا به اعتقاد ایرانیان قدیم «زردشت، درخت سرو را از بهشت به زمین آورد.» (آزادگان، ۱۳۷۲: ۷۲) بنابراین، درخت سرو بیان‌گر توصیفی از بلند قامتی

بانوگشسب است و عاشقان این منظومه با دیدن قد او بدان دل می‌بازند و مسحور معشوق خویش در درون می‌شوند.

۲-۱- آنیمای منفی

«آنیمای منفی اغلب در عرصه جهانی به صورت مادر وحشتناک، جادوگر، ساحره، سیرن (فرشته‌ای که نیمی از تنش زن و نیمی پرنده بود و ملوانان را با صدای خود شیفته می‌کرد) روسپی و زن جادوگر که همراه با شهوانیت، ترس، خورو... است پدیدار می‌شود.» (گرین، ۱۳۸۳: ۱۶۴) «جنبه منفی آنیمای غربی با اسامی متعدد از جمله زن مهلک و بانوی زیبای بی‌ترحم شناخته شده است. اسامی آنان در ادبیات فارسی و ادبیات شرق معروف نیست، اما می‌توان آن را با توجه به ادبیات کهن فارسی، معشوق جفاکار و با توجه به بخش دوم بوف کور، لکاته خواند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۴) «فرانسویان این تجسم شخصیت عنصر مادینه را «زن شوم» می‌نامند (ملکه شب در نی لیک سحرآمیز موتزارت، نمونه ملایم همین عنصر است). پریان دریایی نزد یونانیان و آوای تخته سنگ‌های ساحل نزد آلمانی‌ها به مثابه سراب ویران‌گر، جنبه‌های خطرناک همین عنصر مادینه است.» (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۷۳-۲۷۴) در بانوگشسب‌نامه آنیمای منفی در وجود تمرتاش چینی، پادشاهان هند و یلان ایرانی شکل یافته است که به بررسی هر یک از آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۲- آنیمای منفی در تمرتاش چینی

آن هنگام که تمرتاش چینی، مسؤل باسارت در آوردن بانوگشسب شد، بسان نهنگی دمنده، تیغ رخشان را به چنگ گرفت و به نزد بانوگشسب رفت، اما ناگهان با دیدن او بدو دل‌باخت و شیفته و واله او شد.

چو رخسار بانو نکو بنگرید
تو گفستی دگر خویشتن را ندید
مهی دید رخشان بر افراز تخت
بشدد بی‌دل آن ترک برگشته بخت
بیفتاد شمشیر تیزش ز دست
ز جام می عشق گزیدید مست
(همان: ص ۱۰۱-۱۰۲، ب ۶۰۳-۶۰۴)

«به اعتقاد یونگ، مرد زمانی عاشق می‌شود که در عالم خارج، زنی را بیابد که خصوصیات وی منطبق با آن‌چه که در ناخودآگاه جمعی دارد، بشود. در این حال، شخص عاشق شده و نیرویی عظیم و شگفت که در ناخودآگاه وی وجود دارد، او را کورکورانه و بی‌اختیار به جانب معشوق و محبوب می‌کشاند.» (اردوبادی، ۱۳۵۴: ۶۳) او

¹ - Female Fatal

که در ابتدا هدفش باسارت در آوردن بانوگشسب و کسب امتیاز سلطنت از سوی افراسیاب است، با دیدن بانوگشسب تغییر ماهیت داد و با آنیمایی که او بر دل و جاننش افکند، پیش قدم ازدواج با او شد.

بگفتا که ای دختر پیلتن	به یک ره ربودی دل از دست من
به کین آمدم من ز درگاه شاه	کنون مهر دارم به رخسار ماه
ترا شیده شیدای دیدار گشت	به جان گوهری را خریدار گشت
بدان آمدم تا کنونت اسپر	رسانم بدان خسروانی سیر
چو چشم کنون دید دیدار تو	به یکباره جان شد خریدار تو
همان به که بانوی خانم شوی	انیس دل و قوت جانم شوی...

(همان: ص ۱۰۱، ب ۶۰۴-۶۰۹)

«آنیمای یک اغواگر است. او بانوی جان من و کسی است که مردان را در عشق و نومیدی به دام می‌اندازد، به فعالیت و می‌دارد و به فنا محکوم می‌کند.» (فوردهام، ۱۳۷۴: ۵۹) عنصر مادینه وجود او به عواطف، احساسات و خلق و خوی او جهت می‌دهد، اما این عنصر برای او عفریت مرگ را در پی دارد. آنیمای منفی می‌تواند مرد را به هلاکت برساند؛ «مردی که تحت تسلط آنیمای خود قرار بگیرد، قربانی هیجانانی غیرقابل کنترل خواهد شد.» (همان: ۵۹)

اما بانوگشسب به عشق تمرناش چینی توجهی نکرد و با بی‌رحمی خاصی، او را با شمشیر دوپاره کرد و سرپرده را با خون او رنگین ساخت.

دوپاره تنش کرد و افتاد خوار	ز خون شد چو کوه پر از چشمه‌سار
سراسر سرپرده پر موج خون	تمرناش در موج خون سرتگون

(بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ص ۱۰۲، ب ۶۲۴-۶۲۵)

۲-۲-۱ آنیمای منفی در خواستگاران هندی

شنیدن توصیف زیبایی‌های بانوگشسب، آنیما را بر دل و جان سه پادشاه هندی به نام‌های جیپور، چیپال و رای گزین افکند و آن‌ها، مسحور زیبایی‌های او شدند و بدو دل‌باختند و از سرزمین هندوستان رهسپار کشور ایران شدند تا آنیمای درون خود را جست و جو کنند.

گرفتار بانو ندیده شدند	به عشقش اسپر از شنیده شدند
------------------------	----------------------------

(همان ۱۳۸۲: ص ۱۰۶، ب ۶۸۴)

«در مرد، تصویری جمعی از زن وجود دارد و مرد به یاری آن تصویر، فطرت زنان را درمی‌یابد. در زناشویی، آنیما نقشی فعال ایفا می‌کند، زیرا مرد می‌کوشد دل زنی را برآید که با زنانگی ناهشیارش به بهترین نحو سازگار باشد، یعنی زنی که بتواند فراقنی

روح او را دریابد.» (مورنو، ۱۳۷۶: ۶۲) بانوگشسب، محرک اصلی انجذاب محتویات ناخودآگاه جمعی بشر در روان این سه پادشاه بشمار می‌رود و این گونه است که آن‌ها با شنیدن توصیف زیبایی‌های بانوگشسب، آنیمای مورد نظر خود را در وجود او یافتند و از سرزمینی دیگر به ایران آمدند تا با آنیمای درون خویش اتحاد و یگانگی برقرار سازند. اما بانوگشسب در هیأت یک زن مهلک و عاری از رحم و شفقت بتصویر درآمد، در برابر آنان ایستاد، نیزه بر دست گرفت و با بی‌مهری تمام بر آن‌ها تاخت.

یکی کشته گشت و دگر را بختست
چو رای آن چنان دید ز آن جا بختست
(همان: ص ۱۱۳، ب ۷۸۶)

۱-۲-۳ آنیمای منفی در یلان ایرانی

یلان ایرانی چون: گیو، توس، زنگه شاوران، اشکش و گرگین مسخر آنیمای بانوگشسب شدند. آن‌ها با شنیدن توصیف رخ، خال، ابرو، چشمان نرگسی، قد سرو، لب لعل، زلف و زورش که شهره آفاق بود، بدو دل باختند و هر یک سودای بدست آوردن او را در ذهن و جان خویش پروردند و برای بدست آوردن بانوگشسب به نزاع با یکدیگر برخاستند، به جان یکدیگر افتادند و هر یک ضربتی بر دیگری وارد ساختند.

دلیران در آن بزم همچون پلنگ	ابا یک‌دگرشان به کین بود و جنگ
چو شد گفت و گوه‌ای مردی دراز	شدند از دلیری به هم رزم سراز
نخستین به چوب و لگد بود جنگ	وزان پس به شمشیر و تیر خدنگ...
یکی همچو گل سینه اش بود چاک	یکی لاله سان غرق در خون و خاک...
یکی سرشکسته یکی پای و دست	بدین گونه رفتند از آن باده مست

(همان: ص ۱۱۸، ب ۱۶۶-۱۷۵)

بدین ترتیب، آنیمای منفی در وجود پهلوانان ایرانی به شکل نزاع و درگیری میان ایشان تجلی یافت و این گونه بدان‌ها آسیب رسید.

۲- آنیموس

«آنیموس، عبارت است از ته نشست همه تجارب از مرد در میراث روانی یک زن. بشر یک موجود دو جنسی است و یک مرد دارای عنصر مکمل زنانه و یک زن دارای عناصر مکمل مردانه است. چینی‌های تائوئیست از «ین و یانگ» صحبت می‌کنند یعنی جنبه‌های زنانه و مردانه شخصیت انسان.» (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۰) «زن از طریق عنصر نرینه می‌تواند به انکشاف نهفته در شرایط عینی شخصیتی و فرهنگی خود آگاهی یابد و به زندگی روحانی‌تری دست یابد و در این صورت، عنصر نرینه باید از بیان عقاید مطلق انعطاف‌ناپذیر دست بکشد. زن باید، شهامت و فراخ روحی را که لازمه شک در باورهای

مقدس وی است، دارا شود و تنها در این صورت است که می‌تواند با ناخودآگاه خود، بویژه وقتی با عقاید عنصر نرینه‌اش در تضاد می‌افتد، هم‌ساز شود. بدین سان است که «خود» متجلی می‌شود و زن می‌تواند خواسته‌های او را درک کند.» (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۹۳-۲۹۴) «یونگ با این که می‌پذیرد، ویژگی‌های مردانه درون زنان پدید آمده از کروموزم‌ها و هورمون‌های جنسی نرینه است، اما این امر را بیش‌تر برآیند تجربه‌های نژادی زن با مرد می‌داند، چه در طول تاریخ، زن با مرد زیسته است، پس تا اندازه‌ای از آن ویژگی‌های مردانه در زن جسته و جنبه‌هایی مردانه پیدا کرده است و با نام آنیموس در ناخودآگاه آنان (=زنان) سامان و سازمان یافته و ریشه دوانیده است. (سیاسی، ۱۳۵۴: ۵۹) کهن الگوی «آنیموس» در وجود بانوگشسب تجلی یافته و او وام‌دار تجارب نژادگی مردان دلاور در روان خویش است. عنصری نرینه، که در وجود او نهادینه شده، او را در قد و قامت یک مرد و گاهی فراتر از آنان بتصویر کشیده است، تا آن‌جا که سراینده این منظومه، این‌گونه به توصیف عنصر نرینگی او پرداخته است:

چنان چون به خوبیش همتا نبود	به مردیش مانند پیدا نبود
سلحشوروشیرافگن اندر نبرد	نبرد کس به میدان مردیش مرد
اگر کوه بودی هم‌آورد اوی	نماندی به روی زمین گرد اوی
نهنگ از نهیبش گریزان در آب	پرافگسند از هیبت او عقاب

(بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ص ۶۰، ب ۶۴-۶۷)

بانوگشسب، تنها زن این منظومه است. او در تمام کارهای خویش، عمل کردی مردانه دارد تا آن‌جا که خویش‌کارهای او، سلسله جنیان حوادث و روی‌داده‌ها در این داستان است. عنصر نرینه روان او سبب شد تا نادانسته به نبرد خویشاوندی با رستم بپردازد. زال که از درایت و تیزبینی خاص برخوردار است، با مشاهده کردارهای مردانه بانوگشسب، درصدد برآمد تا به رستم هشدار دهد که مراقب فرزند خود باشد و از رفت و آمد او جهت شکار به توران جلوگیری کند (بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ص ۶۳-۶۴، ب ۹۷-۱۰۲). جنگاوری‌ها و رشادت‌های او را باید در آنیموس درونی وی جست‌وجو کرد که از سه ریشه منشعب شده است: «۱- تصویر قوی از مرد در ناخودآگاه گروهی که زن بارث می‌برد. ۲- تجربه خاص زن از مردانگی که از تماس‌هایی که در طول زندگی با مردان داشته است، حاصل می‌شود. ۳- زمینه پنهانی مردانه در خود او.» (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۱) بانوگشسب، تصویری قوی و پررنگ از رستم است. «همان‌گونه که عنصر مادینه مرد از مادر شکل می‌گیرد، عنصر نرینه زن هم اساساً از پدر متأثر است و این پدر است که به عنصر نرینه دختر خود اعتقادات حقیقی بی‌چون و چرایی می‌بخشد و به آن‌ها جلوه‌ای ویژه می‌دهد. (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۸۷) بی‌گمان پرورش یافتن او در چنین محیطی، تأثیری شگرف در

اعمال پهلوانی او دارد، تا آن جا که روحیّه سلحشوری رستم در تمام رگ‌های او جاری است. کردارهای بانوگشسب، بیان گر آن است که در خاندان نریمان، تنها مردان اعمال پهلوانی انجام نمی‌دهند، بلکه دختران نیز پا به پای آنان و گاهی فراتر از آن‌ها (هم‌چنان که در نبرد خویشاوندی، بانوگشسب توانست رستم را بستوه آورد و او را زبون خویش سازد) در نبردها پیش‌قدم می‌شوند و از هرگونه مبارزه‌ای، بیم ندارند. بانوگشسب و خواهرش، زربانو وام‌دار چنین دستاوردی از خاندان زال هستند، تا آن جا که اعمال سلحشوری آن‌ها سبب شد تا برای همیشه، نامشان در شاهنامه جاوید بماند. عنصر نرینگی آن‌ها در «جنگ و پیکار» بتصویر کشیده شده است.

«اصل مذکر که آن عنصر مردانه در زنان است، در جریان فعالیت زنان در خلال سال‌های جنگ تجلی مثبت یافته است. این موضوع هنگامی روشن شد که زنان نشان دادند در خلال این سال‌ها می‌توانند به اندازه کافی، اکثر موقعیت‌هایی را که از قبل توسط مردان حفظ می‌شد، پر سازند.» (فوردهام، ۱۳۷۴: ۵۹) اصل مردانه به بانوگشسب، صفاتی چون دلیری و صلابت روحی می‌بخشد تا او را عهده‌دار اموری سازد که خاص مردان است. «عنصر نرینه، به زن صلابت روحی می‌دهد؛ نوعی دل‌گرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش. عنصر نرینه در پیشرفته‌ترین شکل خود، زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند می‌دهد و حتی سبب می‌شود، بیش از مردان، انگاره‌های اخلاقی را پذیرا شود و از همین رو در دوران گذشته، در بسیاری از کشورها، وظیفه پیش‌گویی آینده و اراده خداوند به‌عهده وی بود.» (یونگ، ۱۳۸۱: ۲۹۳) سرنمون آنیموس منشأ اصلی قدرت و شکوه در درون اوست و او را وادار می‌سازد تا برتری خویش را در سراسر منظومه بتصویر کشد. او در پیکار با خواستگاران زره پوشید و پس از بستن ترکش به کمر، نیزه بدست گرفت و به سوی آن‌ها یورش برد.

گران مایه بانو زره‌پوش گشت به ظلمت نهان چشمه نوش گشت
کمر ترکش خسروانی بیست یکی نیزه پهلوانی به دست...
(همان: ص ۱۱۱-۱۱۲، ب ۷۶۵-۷۶۶)

«اصل مردانه شامل اندیشه منطقی، ابراز وجود قهرمانانه و پیروزی بر طبیعت است» (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۱). او در سراسر منظومه هرگاه به جنگ روی آورده، پیروزی را در ید قدرت خویش بدست آورده است تا برتری خویش را بیش از پیش به همگان بنمایاند. او در مواجهه با تمرتاش چینی، آن چنان ضربتی بر سر او وارد ساخت که او را دوپاره کرد و نیزه، او در نبرد با خواستگاران هندی ضرب شستی به آن‌ها نشان داد و این‌گونه قدرت نرینگیش را به رخ آن‌ها کشاند:

به چنگال چپ‌سال را دست‌برد
 کم‌ربند او را گرفت و فشرد
 ز زین برگرفتش به کردار مرد
 بینداخت خوارش به دشت نبرد
 یکی کشته گشت و دگر را بخت
 چو رای آن چنان دید ز آن جا بخت...
 (همان: ص ۱۱۳، پ ۷۸۴-۷۸۶)

زمینه پنهانی مردانه او را باید در خویش‌کاری‌های بغ‌بانوان باستان جست‌وجو کرد. زن در جوامع کهن مورد ستایش و پرستش قرار می‌گرفت. «نقش اجتماعی زن در ایران، پیش از ورود آریایی‌ها به این فلات گسترده، در آثار و بقایای روزگار باستان مشهود است. در حدود ده هزار سال ق. م در عصر شکارگری، نقش زن، نگهبان آتش و مبدع برخی افزارهای جنگی بوده است. در هزاره هشتم ق. م که به دوران «نوسنگی» شهرت دارد، بومیان نجد ایران کم‌کم از زندگی غارنشینی به حیات کشاورزی روی آوردند، چنان‌که در هزاره هفتم ق. م زندگی مدنی ساده را بنیان نهادند. در این دوره، زنان در امور زندگی چندان دخالت و سیطره داشتند که جنبه «یزدگونگی» یافتند و نماد پرستش شدند و همچون ایزد بانو یا الاهیة مادر قداست یافتند. این ایزد بانو-مادر که نقش و خویشکاری اصلیش باروری و حاصل‌خیزی بود، جلوه آسمانی برکت و بهره‌مندی از مواهب طبیعت بشمار رفت و قرن‌ها مورد پرستش ایرانیان باستان بود.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۸: ۱۰۹) زن در این دوران که به نمادی از مادرکبیر تمام موجودات تبدیل شده بود، در مرکز توجه تفکرات مردم باستان قرار گرفت. عنصر نرینگی که در وجود بانوگشسب است، برگرفته از قدرت و توانایی خاص این زنان است که گاهی به ایزد بانوانی تبدیل شده بودند. یکی از این بغ‌بانوان، آناهیتاست که برخی از خویش‌کاری‌های بانوگشسب، نشأت گرفته از اعمال اوست و این‌گونه می‌توان به بررسی عنصر نرینگی وجود او پرداخت. در اوستا آمده است: «آناهیتا هم دلیری می‌بخشد و هم دانایی.» (اوستا، ۱۳۷۹: ۳۱۲) بنابراین، شخصیت‌هایی چون جمشید (همان: ۳۰۲)، «فریدون» (همان: ۳۰۳-۳۰۴)، «کی‌کاووس» (همان: ۳۰۵)، «کی‌خسرو» (همان: ۳۰۶) و برای دستیابی به قدرت و پیروزی، فدیة و پیشکشی را تقدیم آناهیتا می‌کردند تا او آن‌ها را در جنگ‌ها یاری دهد.

نتیجه‌گیری

به‌وسیله نقدروان‌کاوی می‌توان به بررسی متون مختلف پرداخت و شخصیت‌های داستان‌ها را مورد تحلیل روان‌شناسی ژرفانگر قرار داد. یکی از این متون ادبی، منظومه بانوگشسب است که می‌توان با آرای یونگ آن را مورد بررسی قرار داد. از میان کهن الگوهای مختلف که یونگ بدان اشاره کرده، به بررسی دو عامل آنیما و آنیموس پرداخته

شده است. این دو عامل که محصول ضمیر ناخودآگاه در انسان است، شخصیت‌های داستان را بر آن داشته تا برای دست یافتن و اتحاد با آنیمای خویش، حوادثی گوناگون در داستان رقم زنند. آنیما در این منظومه، به دو شکل مثبت و منفی تبلور یافته است: آنیمای مثبت در وجود فرامرز و شیده و آنیمای منفی در وجود تمرتاش چینی، خواستگاران هندی و گردان ایرانی شکل گرفته است. در این منظومه، هر جا که سراینده گمنام، بانوگشسب را به سرو و ماه تشبیه کرده است، می‌توان آن را نمودی از آنیمای مثبت در نظر گرفت. آنیموس در این منظومه، تنها در وجود بانوگشسب شکل یافته است. این عامل که برخاسته از روان نرینه در اوست، بیان‌گر سلحشوری‌ها و پرخاش‌جویی‌های بانوگشسب است که آن را از رستم بودیعت گرفته است. او، تصویری از رستم است که در تمام منظومه، پیروز از میدان نبرد بیرون آمده و کوشیده است تا برتری خویش را در تمام منظومه بتصویر کشد.



فهرست منابع

- آزادگان، جمشید. (۱۳۷۲). **ادیان ابتدایی تحقیق در توتمیسم**، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل با همکاری موسسه فرهنگی حنفا.
- اردوبادی، احمد. (۱۳۵۴). **مکتب روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ و آخرین گفت‌وگو با وی**، شیراز: دانشگاه شیراز.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). **نقش اجتماعی زن در ایران باستان و میانه**، ایران: شناخت، ش ۱۳.
- اوستا. (۱۳۷۹). **ترجمه جلیل دوستخواه**، تهران، مروارید.
- بانوگشسب‌نامه. (۱۳۸۲). **تصحیح روح انگیز کراچی**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی.
- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۸). **اندیشه یونگ**، ترجمه حسین پاینده، تهران: آشتیان.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۴). **رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی**، تهران: علمی و فرهنگی.
- جونز، ارنست و همکاران. (۱۳۶۹). **رمز و مثل در روان‌کاوی**، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- دادگی، فرنیغ. (۱۳۸۵). **بندهشن**، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- ستاری، جلال. (۱۳۶۸). **افسون شهرزاد**، تهران: توس.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۳). **سایه ایزوت و شکرخند شیرین**، تهران: مرکز.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). **سایه‌های شکار شده**، تهران: قطره.
- سنفورد، جان. (۱۳۸۷). **یار پنهان**، ترجمه ترمه فیروزه نیوندی، تهران: افکار.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۵۴). **نظریه‌های شخصیت**، تهران: دانشگاه تهران.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۲). **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت**، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). **داستان یک روح**، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). **نقد ادبی**، تهران: دستان.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). **حماسه‌سرایی در ایران**، تهران: فردوس.
- فدایی، فرید. (۱۳۷۴). **یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او**، تهران: دانژه.
- فوردهام، فریدا. (۱۳۷۴). **مقدمه‌یی بر روان‌شناسی یونگ**، ترجمه حسین یعقوب‌پور، تهران: اوجا.
- قرشی، امان‌الله. (۱۳۸۰). **آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی**، تهران: هرمس.
- کادن، جی‌ای. (۱۳۸۶). **فرهنگ ادبیات و نقد**، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.

- گرین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۸۳). **مبانی نقد ادبی**، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر.
- مورنو، آنتونیو. (۱۳۷۶). **یونگ، خدایان و انسان مدرن**، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز.
- یاورى، حورا. (۱۳۷۴). **روان‌کاوی و ادبیات (دو متن، دو انسان و دو جهان)**، تهران: تاریخ ایران.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۰). **روان‌شناسی و دین**، ترجمه فواد روحانی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری امیرکبیر.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۸). **روان‌شناسی و کیمیاگری**، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۱). **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.

